

هرمنوتیک، پیش‌زمینه‌ها و تحولات آن

سید محمد موسوی*

چکیده

تحولات مهم در تاریخ فلسفه علم در قرن بیستم عبارت‌اند از: گفتمان اول: پوزیتیویسم و استقرارگرایی، گفتمان دوم: ابطال‌گرایی کارل پوپر و برنامه پژوهشی لاکاتوش، گفتمان سوم: ساختارگرایی و نسبیت‌گرایی تامس کوهن و گفتمان چهارم: هرمنوتیک

با چیره شدن هرمنوتیک بر عرصه فلسفه علم، تحول اساسی در زمینه روش‌شناسی صورت گرفت. انواع هرمنوتیک را می‌توان از دو دیدگاه طبقه‌بندی کرد:

(الف) از دیدگاه کاربرد آن

(ب) از دیدگاه دوره تاریخی

این نوشتار ضمن پرداختن به پیش‌زمینه‌های اثرگذار بر هرمنوتیک، گزارش تحلیلی کوتاهی از انواع هرمنوتیک را ارائه می‌کند.

کلید واژه: هرمنوتیک، فلسفه علم، حلقه هرمنوتیک، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، فهم.

* عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور مرکز تاجیکستان

با چیره شدن هرمنوتیک بر عرصه فلسفه علم، تحوّل اساسی در زمینه متدولوژیک صورت پذیرفت. در یک مبحث جمع‌بندی شده می‌توان در تاریخ فلسفه علم در قرن بیستم از چهار تحوّل مهم که هر یک دربرگیرنده گفتمان خاصی در عرصه فلسفه علم هستند، نام برد. گفتمان اول، پوزیتیویسم و استقرارگرایی، گفتمان دوم، ابطال‌گرایی کارل پوپر و قواعد ریاضی‌گونه لاکاتوش، گفتمان سوم، ساختارگرایی و نسیت‌گرایی تامس کوهن و گفتمان چهارم، هرمنوتیک. از آنجا که در این پژوهش، به هرمنوتیک توجه شده است، درباره این مفهوم به اختصار توضیحی ارائه می‌شود.

هرمنوتیک (Hermeneutics) از فعل یونانی (Hermeneuin) به معنای (تفسیر کردن) مشتق شده است. (ریخته‌گران: ۱۳۷۸، ۱۷) ریشه آن با کلمه هرمس (Hermes) - خدای یونانی که هم خالق زبان و هم پیام‌آور خدایان بود - پیوند دارد. این پیوند انعکاسی از ساختار سه‌گانه و سه مرحله‌ای عمل تفسیر است که عبارت‌اند از: پیام (متن)، تفسیر مفسر (هرمس) و مخاطبان. البته با توجه به تعبیر دوگانه که سقراط در رساله کراتیلوس (Cratylus) از هرمس عرضه کرده و وی را پیام‌آور و حيله‌گر نامیده است، می‌توان این تصور را داشت که کلمات هم‌قادرند حقیقت امور را آشکار سازند و هم قدرت پنهان و مخدوش کردن پدیده‌ها را دارند. (کاظمی: ۱۳۷۴، ۵۶)

از واژه هرمنوتیک در طول زمان معانی متفاوتی ارائه شده است. قدیم‌ترین مفهوم این اصطلاح، به اصول و مبانی تفسیر کتاب مقدس اشاره دارد. (ریخته‌گران: همان، ۴۶) بعداً علم هرمنوتیک به مثابه امری صرفاً مربوط به کتاب مقدس در برابر علم هرمنوتیک به منزله قواعد کلی تفسیر لغوی، رنگ باخت و انجیل در زمره

متونی درآمد که ممکن است این قواعد در مورد آنها به کار برده شود. (همان، ۴۸) اما تعریف هرمنوتیک همچون، هنر، علم و فن تأویل و تفسیر کاملاً آشکار نیست، چرا که خود تأویل و تفسیر احتیاج به بررسی بیشتری دارد. در عربی لفظ «تأویل»، یعنی بازگرداندن چیزی به اصل آن و به اول آن. از نظر لغوی، وقتی متنی یا گفته‌ای را تأویل می‌کنیم؛ یعنی آن را به معنای اصیل خودش بازمی‌گردانیم، در نتیجه، واژه تأویل را به معنای کوشش در کشف معنای پنهان متن (نوشتاری و گفتاری) یا کنش یا رویداد و نیز کوشش جهت ساختن معنای تازه برای آنها به کار می‌بریم. تفسیر در قیاس با تأویل، کاری به نسبت ساده‌تر و قاعده‌مندتر است. کشف قاعده‌های زبانی، دستوری، نحوی و بیانی عبارت‌ها، راهنمایی برای فهم متن است. تفسیر کشف رمزگان یا کدها، یعنی امور قراردادی است، در حالی که تأویل خوانش متن است که با فهم معناها یا ساختن معناها، سرانجام می‌یابد، راهنمایی تأویل تفسیر است. (احمدی: ۱۳۸۰، ۶۵)

ریچارد پالمر در بحث از علم هرمنوتیک معتقد است که ما می‌توانیم از ۶ میدان (حوزه) علم هرمنوتیک به ترتیب زمانی صحبت کنیم: ۱. نظریه تفسیری کتاب مقدس. ۲. روش شناسی عام لغوی.

۳. علم هر گونه فهم زبانی. ۴. مبنای روش شناختی علوم انسانی و روحانی. ۵. پدیدارشناسی وجود و پدیدارشناسی فهم وجودی. ۶. نظام‌های تأویل. (ریچارد پالمر: ۱۳۷۷، ۴۱) حوزه‌های چهارگانه اول به هرمنوتیک متدلوژیک مربوط می‌شود و دو حوزه آخر در قلمرو هرمنوتیک فلسفی یا هستی‌شناسانه است، به عبارت دیگر، دانش هرمنوتیک را می‌توان از دو دیدگاه طبقه بندی کرد:

الف) از دیدگاه کاربرد آن، از این زاویه هرمنوتیک را به «هرمنوتیک متن» و «هرمنوتیک فلسفی» تقسیم می‌کنند.

«هرمنوتیک متن»، هرمنوتیک شلایرماخر است که به «تفسیر متن» می‌پردازد و کارکرد «هرمنوتیک» را در حوزه متن می‌بیند. (Pennenberg: 1967 , 129) «هرمنوتیک فلسفی» هرمنوتیک هایدگراست که «هرمنوتیک» را در ساخت وجودشناسی به کار می‌گیرد و از آن برای تفسیر هستی و هستی‌شناسی فهم و تفسیر بهره می‌برد، لکن در این طبقه‌بندی باید از اقسام دیگری از هرمنوتیک نیز نام برد، از قبیل: «هرمنوتیک روش‌شناسانه دلتای» و «هرمنوتیک گادامر» که آمیزه‌ای از روش‌شناسی و وجودشناسی است و در واقع، تلاش برای به ثمر رساندن هرمنوتیک روش‌شناسانه دلتای و هرمنوتیک فلسفی هایدگر به شمار می‌آید. از یک سو، رو به حقیقت دارد و هرمنوتیک هایدگر را دنبال می‌کند و از سوی دیگر، به «روش» می‌پردازد و کار دلتای را تکمیل می‌کند.

ب) از دیدگاه دوره تاریخی، هرمنوتیک به لحاظ تاریخی به سه دوره «کلاسیک»، «مدرن» و «پسامدرن» تقسیم می‌شود. شلایرماخر و دلتای چهره‌های شاخص هرمنوتیک «کلاسیک» و هایدگر و گادامر از برجستگان هرمنوتیک «مدرن» و افرادی چون «هیرش» از شخصیت‌های مهم هرمنوتیک «پسامدرن» به شمار می‌آیند. ویژگی «هرمنوتیک کلاسیک» مطلق‌گرایی و شاخصه «هرمنوتیک مدرن» نسبی‌گرایی است و هرمنوتیک پسامدرن از نقد هرمنوتیک مدرن نشأت می‌گیرد، که گاه مانند «هیرش» به سوی هرمنوتیک کلاسیک تمایل دارد و «هرمنوتیک نئوکلاسیک» را سامان می‌دهد و زمانی مانند دریدا، هابرماس رو به سوی نوعی نسبی‌گرایی دارد. (احمدی: ۱۳۷۵، ۶۸۲/۲-۶۸۴)

شلایرماخر (F.D.E.Schleiermacher) در قرن نوزدهم، هرمنوتیک را که در قرون گذشته برای تفسیر متون مذهبی به کار می‌رفت، متحول کرد. از نظر وی این مفهوم نوعی نظریه فلسفی و شناخت‌شناسی است که روش عام تفسیر همه متون را

بیان می‌کند و هدف آن، بازاندیشی و تأمل و تلاش برای تغییر ساختار شناخت و کشف زوایای پنهان حاکم بر جهان و طبیعت انسانی است. شلایر ماخر دو نوع روش دستوری و فنی یا روان‌شناختی را عرضه کرد که تفسیر دستوری متوجه مشخصات گفتار و انواع عبارت‌ها و صورت‌های زبانی و فرهنگی است که مؤلف در آن زیسته و تفکر او را مشروط ساخته است و تفسیر فنی یا روان‌شناختی به فردیت نهفته در پیام مؤلف و ذهنیت خاص وی توجه دارد، به عبارتی، هر بیانی اعم از گفتاری یا نوشتاری جزئی از نظام زبانی است. (دیوید کوزنزهوی: ۱۳۷۱، ۱۲-۱۴)

دو عنصر مهم در تفسیر دستوری از این قرارند: ۱. هر آن‌چه تأویل دقیق یک سخن دانسته می‌شود، جز در گستره‌ای از زبان‌شناسی که میان مؤلف و مخاطبش مشترک است، دانستی نیست. ۲. معنای هر واژه یک قطعه براساس نسبت آن واژه با سایر واژگان آن قطعه، درک می‌شود. عنصر اول، ارتباط مؤلف با مخاطب و عنصر دوم ارتباط درونی نظام زبان را روشن می‌کند. تفسیر فنی نیز مشتمل بر دو روش شهودی و قیاسی است که روش اول، مفسر را هدایت می‌کند تا به جای مؤلف قرار گیرد و روش دوم، مؤلف را جزئی از نوع کلی به شمار می‌آورد و سپس تلاش می‌کند تا پس از قیاس مؤلف با مؤلفان دیگر که جزء همان نوع کلی هستند، به مشخصات متمایز او پی برد. البته وی معتقد بود که با هر روشی نهایتاً باید به معنای نهایی و قطعی برسیم و برای شناخت سخن انسان باید او و تمامی زندگی او را شناخت. (همان، ۱۴-۱۶) به هر روی، به نظر می‌رسد دستگاه هرمنوتیکی شلایر ماخر نسبت به معنای متن نیت‌گراست و نشانه‌بارز آن تفسیر فنی - شهودی است که خواننده متن یا مفسر خویش را به جای خالق متن و اثر قرار می‌دهد تا به معنای درونی او راه یابد.

از این رو، «شلایر ماخر» هرمنوتیک را علم یا فن نایل شدن به «تفهّم» دانست.

(ریخته‌گران: ۱۳۷۸، ۱۷) این تحول بسیار حائز اهمیت است، زیرا نخستین بار است که علم هرمنوتیک به عنوان مطالعه خود فهم تعریف می‌شود. (همان) در واقع، شلایر ماخر اولین کسی بود که این روش را به مقامی ارتقا داد که می‌تواند علوم انسانی را وحدت بخشد. (ژولین فروند: ۱۳۷۲، ۴۵) شلایر ماخر به عنصر نیت مؤلف که توسط کلادینوس طرح شده، باور نداشت و می‌گفت مؤلف از آنچه آفریده، بیخبر است و همواره از جوانب گوناگون آن اطلاعی ندارد. شناخت تأویل‌کننده از مؤلف بارها بیش از شناختی است که مؤلف از خویشتن دارد. وی عنصر تمامی زندگی مؤلف را با مفهوم نیت مؤلف، جایگزین کرد، زیرا اثر هنری، نشان از تمامی زندگی مؤلف دارد، نه از نیت او تنها در لحظه خاص آفرینش. وی با وجود بی‌اعتقادی به نیت مؤلف، به معنای نهایی، اصل و قطعی متن اعتقاد داشت و با قاطعیت بر آن بود که هر واژه در هر عبارت، دارای یک معناست که آن را معنای بنیادی می‌خواند و انکار می‌کرد متنی را که می‌توان تأویل از چند دیدگاه را داشته باشد. او صریحاً می‌گفت که با هر روشی سرانجام باید به معنای نهایی قطعی برسیم و معنای نهایی از نظر وی، معنایی است که براساس روش‌ها و ابزار متفاوت، دگرگون پذیر نباشد. (Grondin: 1995, 6) شلایر ماخر بر این نظر است که برای شناخت سخن انسان باید او و تمامی زندگی او را شناخت و از طرفی، برای شناخت او، شناخت سخنش ضرورت دارد. در این جا به تعبیر شلایر ماخر، حلقه یا دور شناخت و به تعبیر دیگران دور هرمنوتیک پدیدار می‌شود که بخش مهمی از این دانش به حل همین «دور» می‌پردازد. (دیوید کوزنز هوی ۱۳۷۱، ۱۶-۱۲؛ هابرماس: ۱۳۷۵، ۸۰-۸۱)

بعدها ویلهلم دیلتای (Vilhelm Dilthey)، رویکرد شلایر ماخر را بسط و گسترش داد و به رویکردی جدید درباره هرمنوتیک با روش تاریخی پرداخت. وی قبل از بررسی چگونگی فهم متنی از تاریخ گذشته به چگونگی استمرار تاریخی

همت گمارد که آن را اساسی‌ترین تجلی زندگی آدمی می‌دانست. ديلتای از گرایش‌های رمانتیک و هرمنوتیک شلایر ماخر - به ویژه در گستره دانش تاریخ - و پوزیتیویسم، تأثیر اثباتی و ابطالی گرفت. تأثیر اثباتی وی از دو گرایش رمانتیک و هرمنوتیک در باب پذیرش نیت مؤلف و توجه به روان‌شناسی خصوصیات فردی او بود. تأثیر ابطالی ديلتای از پوزیتیویسم از آن رو بود که آن مکتب تنها الگوی معرفت‌شناسی را توصیف تجربی می‌دانست. ديلتای برای مقابله با شبهات آنها نوعی معرفت‌شناسی را برای علوم انسانی و تاریخی تهیه کرد. به اعتقاد وی، برای مطالعه انسان باید وی را واقعیتی اجتماعی تاریخی در شمار آورد با هر یک از رشته‌های علوم انسانی به جنبه‌هایی خاص از زندگی او پرداخت. وی از این‌جا به دور هرمنوتیکی رسید که در آن شناخت انسان به شناخت جامعه و شناخت جامعه به شناخت افراد منجر می‌شود. او وظیفه اصلی هرمنوتیک را تحلیل فلسفی تحول فهم و تأویل در علوم انسانی می‌دانست. به نظر وی، زندگی جریان پیوسته‌ای است که در آن گذشته با حال پیوند دارد و افقی در آینده انسان را به سمت خودش می‌کشد و ديلتای هدف تأویل‌گر را از میان بردن فاصله زمانی و تاریخی میان او و مؤلف معرفی کرد و شرط تحقق آن را پشت سر نهادن تمام پیش‌داوری‌های برآمده از زمان حاضر، رسیدن به افق اندیشه‌های مؤلف و رهایی از قید و بندهای تاریخی معاصر و تعصب‌ها و پیش‌داوری‌ها بیان کرد. او در صدد بیان روشی برای علوم انسانی بود تا از آن طریق به تفهیم طبیعت آنها پردازد. (دیوید کوزنزهوی: ۱۳۷۱، ۲۲-۵۱)

هرمنوتیک ديلتای به نحو آشکاری مبتنی بر تمایز آشکار و قاطع بین روش‌های علوم انسانی و علوم طبیعی است. روش علوم طبیعی «تبیین» (Explanation) است، دانشمند طبیعی، حوادث را به کمک استخدام قوانین کلی تبیین می‌کند. موضوع علوم فیزیکی یا طبیعی، ابژه‌ای است که ساخته انسان نیست و با فاصله‌ای ناپیمودنی

از سوژه شناسنده قرار دارد، در حالی که روش علوم انسانی یا تاریخی گامی است به سوی شناخت و ادراک معنای پدیدارهای تاریخی مورد شناخت، و موضوع این علوم، خود سوژه شناسنده را نیز در بر می گیرد. (The Encyclopedia of religion: 1995, 282)

بدین ترتیب، «دیلتای» بین «تأویل» که به نظر وی، روش بررسی علوم انسانی و اجتماعی است و «توصیف» که آن را مخصوص علوم طبیعی می دانست، فرق گذاشت. بر طبق این تفاوت، علوم طبیعی برخلاف علوم انسانی و اجتماعی، با داده های عینی و نه آگاهی و تأویل سر و کار دارند. به نظر دیلتای، ضابطه درستی یا نادرستی تأویل هر متن و اثر، نزدیکی آن به نیت مؤلف یا دوری اش از آن است. (بابک احمدی: ۱۳۷۵، ۴۰۳) دیلتای مانند شلایر ماخر به دنبال دست یابی به اعتباری عینی برای تفسیر و تأویل بود و مانند وی عقیده داشت که مفسر برای رسیدن به فهم و تفسیر درست، باید ذهن خود را از پیش داوری ها پاک کند. (وحید بزرگی: ۱۳۷۶، ۱۱۷)

از شخصیت های برجسته و کلیدی در عرصه هرمنوتیک در قرن بیستم می توان از مارتین هایدگر نام برد. در حالی که در کارهای دیلتای مسئله هرمنوتیکی در پیوند با مسئله شناخت قرار دارد، در دیدگاه هایدگر در پیوند با وجود یا هستی (Being) قرار دارد. مسائل مربوط به درک و تفسیر زمانی رخ می نمایند که درصدد آشکار ساختن ویژگی های بنیادین «جهان هستی» خود بر آییم. از نظر هایدگر، «درک» قبل از هر چیز، بیان توانایی هاست. این ویژگی «درک» به زبان هستی شناسی (OnToLogy) همان چیزی است که دیلتای آن را «دور هرمنوتیکی» نامیده بود. همان گونه که بخشی یا جزئی از یک متن را با پیش بینی ساختار کل آن درک می کنیم، هر گونه درک، متضمن نوعی درک قبلی است که بر وحدت ازلی ذهن و عین یا موضوع و محمول گواهی می دهد. (نوذری، کتاب نقد، ش ۵، ۶، ۱۹۰)

هایدگر در کتاب وجود و زمان به دنبال آن است که بگوید هستی هستی ها

چیست؟ او به متفکران و فلاسفه پیش از خود خرده می‌گرفت که چرا به جای جست‌وجوی وجود و هستی بنیادین به خواص آن و موجودات پرداخته‌اند. به اعتقاد او، در پس همه موجودات (از جمله انسان) یک وجود و هستی بنیادین قرار دارد که از طریق پدیدارشناسی باید آنرا کشف کرد. برای این کار او یکی از موجودات، یعنی انسان (Dasein) را که می‌فهمد و تأویل می‌کند، انتخاب کرد تا از طریق پدیدارشناسی و تأویل آن به آن هستی بنیادین برسد.

در تحلیل هایدگر، این نکته حائز اهمیت است که انسان‌ها از پیش خود را در جهانی می‌یابند که به موجب آن چه وی آن را «پیش ساخته فهم» می‌نامد، قابل فهم و معلوم شده است. به نظر هایدگر، امکان‌رهایی از این پیش ساختارها برای انسان ممکن نیست. با این پیش ساختارها «دازاین» به سراغ فهم موضوع می‌رود و داشته‌هایش را بر روی آن فرافکنی می‌کند و به این صورت، انسان خود را بر پدیده آشکار می‌کند و متقابلاً پدیده هم به سخن در می‌آید و خود را نمایان می‌سازد و انسان آن را تفسیر می‌کند. پس از این مرحله انسان پیش ذهنیت‌های خود را اصلاح می‌کند و مجدداً برای فهم موضوع به سراغ آن می‌رود. به دلیل تغییر پیش ذهنیت‌ها این بار موضوع یا متن به گونه متفاوتی آشکار می‌شود و تفسیر مجدد حاصل می‌گردد. دور هرمنوتیکی ادامه پیدا می‌کند تا مطابقت یا تناسبی بین فهم و موضوع به دست آید. چون انسان تاریخ‌مند است و مجموعه پیش ذهنیت‌ها یا موقعیت هرمنوتیکی وی دائم در حال تغییر است، از این رو، هر فهمی موقتی است، به علاوه، چون موقعیت هرمنوتیکی انسان‌ها یا به عبارت دیگر، پیش ذهنیت‌های انسان‌ها با هم متفاوت است، هیچ فهمی همانند فهم دیگری نبوده و به تناسب مفسران گونه‌های بی‌شمار فهم وجود دارد.

به طور خلاصه، هایدگر در جست‌وجوی شناخت هستی بنیادین یا معنای بنیادین

هستی، تأویل «در جهان بودگی انسان» را مطمئن نظر قرار می‌دهد، تا از طریق شناخت آن به معنای بنیادین هستی دست یابد. چون انسان جزئی از هستی است و فهم او هم مقارن با هستی اوست، از این رو، به هستی‌شناسی فهم روی می‌آورد و بدین صورت، اندیشه او با هرمنوتیک پیوند می‌خورد. او هدف از تأویل را آشکار ساختن پیش‌فهم‌های انسان می‌داند و معتقد بود هرگونه فهمی پیش‌افکنی «دازاین» و در نهایت، «خویش‌فهمی» اوست، مفسر در سایه تفسیر متن فردیت یا نیت مؤلف را بازسازی نمی‌کند، بلکه امکان‌های وجودی خویش را توسعه می‌دهد و بر غنای «هستی در جهان» خویش می‌افزاید. از این رو، هایدگر برخلاف نظریات پیشین رایج مبنی بر لزوم پاکسازی پیش‌فرض‌ها برای دست‌یابی به شناخت بی‌طرفانه و عینی در جهان، استدلال می‌کرد که همین «بودن ما در جهان» همراه با پیش‌داوری‌ها، و پیش‌فرض‌های آن است که فهم را میسر می‌کند. (هابرماس: ۱۳۷۸، ۸۹)

یکی دیگر از اندیشمندانی که در گسترش هرمنوتیک نقش مهمی را ایفا کرد، هانس گئورگ گادامر (۱۹۰۱) شاگرد مارتین هایدگر است. مهم‌ترین کتابش *حقیقت و روش* (Truth and Method) نام دارد که در زمینه هرمنوتیک نگاشته شده است. گادامر (H.G. Gadamer) با استفاده از فلسفه حقیقت هایدگر و روش هرمنوتیک دیلتای، نظریه هرمنوتیک را کمال بخشید. هایدگر درباره حلقه هرمنوتیک بر آن بود که معرفت بدون پیش‌فرض نمی‌تواند وجود داشته باشد. گادامر همانند ویتگنشتاین (L. Wittgenstein) که یکی از اهداف هرمنوتیک را رابطه فهم و کاربرد (Praxis) می‌دانست، معتقد بود که فهم و کاربرد را کاملاً از یکدیگر نمی‌توانیم جدا کنیم. (Gadamer: 1988, 490)

هرمنوتیک گادامر زائیده مبانی شناخت‌شناسانه وی بود. وی با اتکا بر این مبانی اعتقاد داشت که حقیقت لایه‌لایه است و از راه گفت‌وگو تنها به پاره‌ای از آن

می‌توان دست یافت. به نظر او، چون هر فهمی در وضعیتی خاص ریشه دارد، پس هر فهمی نوعی تفسیر است، از این رو، هیچ تأویلی قطعی نیست: (Gadamer , 1990)
(579 وی در مقاله «حقیقت چیست» به صراحت می‌نویسد: به اعتقاد من، می‌توان به طور اصولی گفت که هیچ اظهار نظر یا حکمی وجود ندارد که مطلقاً درست باشد. (کوزنزهوی: ۱۳۷۱، ۶۷)

رویکرد گادامر این است که فهم در اثر پیوند افق‌ها حاصل می‌شود؛ یعنی اتحادی میان دیدگاه خواننده و دیدگاه تاریخی متن بوجود می‌آید و کار هرمنوتیک، اتصال افق‌ها و برقرار کردن نوعی دیالوگ و هم‌سخنی ما با جهان دیگر است و در این صورت، فهم درست و نادرست در مکتب گادامر وجود ندارد و منشأ اختلاف تفاسیر، همین استناد تفسیرها به پیش‌فرض‌ها، پیش‌داوری‌ها و انتظارات مفسر است. به عبارت دیگر، ما هیچ موضوع یا متنی را فارغ از پیش‌داوری‌ها و پیش‌فرض‌ها نمی‌فهمیم. (هابرماس: ۱۳۷۸، ۸۸)

در هرمنوتیک محورهای مختصات انسان، زبان، سنت و مفاهیم هستند و در ورای زبان و مفاهیم، اندیشه معنا ندارد، انسان با گذشته رابطه تاریخی دارد و خود حلقه‌ای از این زنجیر است و از موضع حال، گذشته را بازسازی می‌کند. گادامر می‌گوید: هستی وجود انسان نوعی هستی تاریخی است که رفته رفته از طریق سنت شکل گرفته است و هر چه جلو می‌آید، لایه‌هایی تازه‌تر دور آن را فرامی‌گیرد. بین انسان و آن متن قدیمی، پل زمانی وجود دارد و هستی انسان در زبان و سنت قالب‌گیری شده است. انسان خارج از سنت و تاریخ چیزی را نمی‌تواند درک کند. افق اندیشه انسان به سنت و تاریخ محدود است. گادامر نتیجه می‌گیرد که تاریخی بودن انسان، شرط اصلی و هستی‌شناسانه اوست؛ یعنی انسان موجودی است که دائماً در حال تفسیر است. وی حیوانی مفسر یا تأویل‌گر است. در این صورت، نوعی

مکالمه بین انسان و گذشته و بین انسان و اثر شروع می‌شود. از نظر او، هر متنی متضمن کاربردی خاص است که در جریان پراکسیس و عمل، این فرآیند، یعنی فهم و نظر شکل می‌گیرد. (H.G.Gadamer: 1981, 3-25) خلاصه آن که مرگ مؤلف، تولید به جای بازتولید، تکثیر معنای متن، پایان ناپذیری عمل فهم و عدم وجود فهم برتر، از ویژگی‌های مهم هرمنوتیک گادامر است.

یکی دیگر از اندیشمندان هرمنوتیک پل ریکور (Paul Ricoeur) است. وی در هرمنوتیک دنباله رو گادامر است. اهمیت ریکور در هرمنوتیک فلسفی در این است که او مباحث مطرح شده از سوی پیشینیان خود در این حوزه را تکمیل و تثبیت کرد. او به سؤال‌ها و ابهام‌های مطرح شده پاسخ داد و در این راستا، بعضاً ابتکارات جدیدی از خود ارائه داد.

ریکور به «عمل اجتماعی» به مثابه «متن» می‌نگریست و ویژگی‌های متن (از جمله: ۱. جدایی متن از مؤلف ۲. مخاطب نداشتن متن ۳. فراتر از زمان رفتن متن) را به حوزه عمل اجتماعی تعمیم می‌داد.

نظریه تفسیری ریکور مرزبندی بین علوم طبیعی و علوم انسانی را برمی‌دارد و بر رابطه دیالکتیکی بین تبیین (explanation) - که مخصوص حوزه علوم طبیعی بوده - و فهم (understanding) - که مخصوص علوم انسانی است - تأکید می‌کند. او زبان و گفتمان را از هم تفکیک می‌کند و نشانه را واحد زبان و جمله را واحد گفتمان می‌داند. زبان بدون مؤلف و مخاطب است، در حالی که گفتمان دارای مؤلف و مخاطب است. زبان به بیرون از خود دلالت ندارد، اما گفتمان علاوه بر معنا بر واقعیت خارجی هم اشاره دارد.

ریکور برای گفتمان سه سطح قایل است: ۱) جملات: که همان فعل گفتن است. ۲) فعل یا عملی که همراه گفتن انجام می‌دهیم. ۳) تأثیر در مخاطب.

ریکور می‌گوید: در گام اول باید از ساختار جمله آغاز کرد و با کمک گرفتن از زبان‌شناسی آن را همانند قضایای علوم طبیعی « تبیین » کرد و سپس دو سطح دیگر را تفسیر کرد. ریکور همانند گادامر می‌گوید: انسان در فرایند تفسیر چیز بیگانه‌ای را متعلق به خود می‌کند و در واقع، خویشتن خود را در آن پیش می‌افکند و در این فرایند، انسان با توجه به نیازهای روزمره خود عمل می‌کند؛ یعنی تفسیری که ارائه می‌دهد دربرگیرنده ارضای نیازهایش است.

قوس هرمنوتیکی (hermeneutical Arc) اصطلاحی است که ریکور در برابر دور هرمنوتیکی گادامر به کار می‌برد. این مفهوم همانند پلی است که از یک جا شروع و در جای دیگر به پایان می‌رسد، در حالی که برای دور پایانی وجود ندارد. فرایند تأویل از نظر ریکور از « تبیین » آغاز می‌شود. تبیین ساختارشناسی متن است و چیزی است که در زبان‌شناسی معمول است، پس از مرحله تبیین نوبت فهم یا همان تفسیر متن است. مرحله سوم و پایانی به خود اختصاص دادن متن است که در این مرحله انسان پیش‌فرض‌های خود را اصلاح می‌کند.

دیدگاه گادامر مورد انتقاد دانشمندانی چون هرش (E.D.Hirsch) در کتاب *درستی و اعتبار در تفسیر و یورگن هابرماس* قرار گرفت. هابرماس از رویکردی انتقادی به هرمنوتیک فلسفی وارد می‌شود و از «هرمنوتیک عمیق» (Deep Hermeutics) سخن می‌گوید. نقد اصلی هابرماس متوجه گادامر است. گادامر زبان و سنت را که فهم ما در چارچوب آنها صورت می‌گیرد، بستر شکل‌گیری حقیقت می‌داند. هابرماس در مقابل معتقد است که زبان و سنت همیشه درست نیستند و اغلب تصویر منحرف و کج و معوج (Distort) ارائه می‌کنند. از نظر وی، زبان و سنت تحت تأثیر سلطه و اجبار و کارایدئولوژی‌زده شده و در نتیجه، آگاهی ما هم تحت تأثیر آن الینه است. پس باید به دنبال رهایی از این وضعیت بود، از این رو،

باید رویکردی انتقادی در پیش گرفت و لبه تیز انتقادی به هرمنوتیک داد. در این صورت، هرمنوتیک، هم می‌تواند خودش را تصحیح کند و هم ایدئولوژی زدایی نماید. هابرماس معتقد است اگر هرمنوتیک بخواهد عمیق باشد، باید به زیر سطح فریبده زبان و سنت نفوذ کند و عمق را ببیند که عبارت است از سلطه، سرکوب و زور. هابرماس دو نوع ارتباط را از هم تفکیک کرد: ۱. ارتباط کج و معوج و ایدئولوژی‌زده شده. ۲. ارتباط صادقانه و غیر معوج. او می‌گفت: باید از درون ارتباط صادقانه و راستین و تقویت آن بر وضعیت ایدئولوژی‌زدگی غلبه کرد. و آگاهی راستین را از رهگذر گسترش ارتباطات بین الأذهانی به انسان بازگرداند. هابرماس درصدد بود تا از این طریق مارکسیسم را به فرویدیسم پیوند دهد. فروید به دنبال درمان بیماران عصبی از طریق مراجعه به ناخودآگاه آنها بود. کارفروید در سطح خرد (فردی) بود، هابرماس می‌خواست آن را به سطح کلان (Macro) یا به سطح اجتماعی انتقال دهد. برای این کار از مارکس کمک گرفت، چون مارکس می‌گفت، جامعه دچار ایدئولوژی‌زدگی است و ایدئولوژی واقعیات و ارتباطات را کج و معوج نشان می‌دهد. (قنبری: فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱۷، ۱۰)

خلاصه آن که هرمنوتیک شلایر ماخر و دیلتای دارای خصلت معرفت‌شناسانه (Epistemologic) است و هرمنوتیک هایدگر و گادامر خصلتی هستی‌شناسانه (OnToLogic) و هرمنوتیک هابرماس و طرفدارانش نوعی خصلت عمیق (Deep) دارد. به طور کلی، هرمنوتیک مدرن از یک نقطه تعیین‌کننده مسیر خود را از هرمنوتیک سنتی جدا کرد. در هرمنوتیک مدرن بر تأویل متن و نه ادراک مقصود مؤلف تأکید می‌شود. از این روی، در این قسم تأویل، کار فکری تأویل‌کننده دارای ارزش فراوان می‌شود. اگر هرمتنی دارای معنایی جاودانه نباشد و در زمان‌های مختلف و بنا به تأویل‌های گوناگون، معانی تازه‌ای پیدا کند که چه بسا از نیت

آفریننده آن دور هستند، می توان گفت که نقش بزرگ بر عهده مخاطب است و چون متنی تأویل می شود، معنای خاصی پیدا می کند که دست آورد دریافت مخاطب است. (احمدی: ۱۳۷۵، ۴۰۶) نتیجه آن که طرفداران هرمنوتیک درباره مسائل گوناگون مورد بحث خود اتفاق نظر ندارند و همان طور که پل ریکور می نویسد: «هیچ گونه هرمنوتیک کلی یا قاعده و قانون کلی برای شرح و تفسیر وجود ندارد، مگر نظریه های پراکنده و مخالف با هم درباره قواعد و قوانین تفسیر. (پل ریکور: مجله ارغنون، ش ۳، ۱)

منابع

۱. احمدی، بابک، حقیقت و زیبایی، درس های فلسفه هنر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۵.
۲. احمدی، بابک، ساختار و تاویل متن، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۰.
۳. بزرگی وحید، دیدگاه های جدید در روابط بین الملل: تاویل شناسی، پسانوگرایی نظریه انتقادی، نشرنی، تهران، ۱۳۷۶.
۴. پالمر، ریچارد، علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، هرمس، تهران، ۱۳۷۷.
۵. پل ریکور، «هرمنوتیک: احیای معنا یا کاهش توهم»، ترجمه هاله لاجوردی، مجله ارغنون، ش سال اول، ش ۳، ۱۳۷۳.
۶. دیوید کوزنزهوی، حلقه انتقادی، ترجمه مراد فرهادپور، انتشارات گیل، تهران، ۱۳۷۱.
۷. ریخته گران، محمد رضا، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، اصول و مبانی تفسیر، نشر کنگره با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران، ۱۳۷۸.

۸. ژولین فروند، آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمه محمدعلی کاردان، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۲.

۹. قنبری، آیت، «هرمنوتیک»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱۷، ۱۳۸۱.

۱۰. کاظمی، علی اصغر، روش و بینش در سیاست (نگرش فلسفی، علمی و روش شناختی) دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۴.

۱۱. نوذری، حسینعلی، «هابرماس و هرمنوتیک»، کتاب نقد، ش ۶ و ۵.

۱۲. هابرماس، نقد حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، نشرنی، تهران، ۱۳۷۵.

13. Gadamer , H.G., Truth and Method , Routlegye , London, 1981.
14. Grodin , jean , Sources of Hermeneutics , State University of New york press, 1995.
15. Pannenberg wolfhart , Hermeneutics and Universal History , in History and Hermeneutic , New york , Hapreper & Row,1967 .
16. Gadamer , Hans George, Truth and method , ed , G . Barden , G . Cumming , London,1988 .
17. Gadamer , Hans George, " After ward " to truth and method , New York , crossroud, 1990 .
18. The Encyclopdia of Religion, edited by Mircea Eliade , Macmillan Library Reference , USA, 1995 .